بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 10 اسفند 1394.

عرض شد که مرحوم شهید صدر در حدیث رفع سه تا احتمال مطرح کرده بودند. احتمال اینکه کلمه ای مقدر گرفته شود و احتمال اینکه در رفع عنایتی لحاظ شده باشد و مراد از حدیث رفع تعبدی مذکورات باشد. رفع تعبدی وجود حقیقی مذکورات باشد. احتمال سوم اینکه رفع حقییقی وجود تعبدی مذکورات. ما عرض کردیم اینکه ما یک چیزی به عنوان وجود تعبدی برای اشیاء تصور کنیم، این مشکل عقلی ندارد نه اینکه مشکل عقلی داشته باشد و اینکه عرفا یک همچین چیزی در شرع وجود داشته باشد یک همچین ملاحظه ای شده باشد خیلی چیز روشنی نیست و به این معنا سابقه ندارد. آن چیزی که ما می فهمیم این است که گاهی اوقات اثبات، اثبات تکوینی است یا نفی، نفی تکوینی است. نفی موضوع، نفی یک شیء گاهی اوقات حقیقتا می خواهد بگوید این موجود هست یا معدوم هست ولی از باب تخطئه دیدگاه عرف. گاهی اوقات از این باب نیست. در واقع نفی حکم بلسان نفی موضوع هست. یا نفی حکم بلسان نفی متعلق هست. در اثباتش هم همین است. گاهی اوقات اثبات حکم بلسان اثبات موضوع و گاهی اوقات اثبات حکم بلسان اثبات متعلق هست. خب اینجا به تناسب توضیح می دادیم که مراد از موضوع و متعلق در این عبارت، موضوع و متعلق به اصطلاح نائینی است. مرحوم نائینی موضوع را چیزی می دانند که مفروق الوجود اخذ شده است و وجودش در فعلیت حکم دخالت دارد وجود خارجی ا. ولی متعلق آن چیزی هست که مفروق الوجود نیست و حکم ما را دعوت به تحقق خارجی اش می کند یا به ترک تحقق خارجی اش. خب اینجا یک سوالی بعضی از دوستان مطرح کرده اند که مگر احکام به وجود خارجی تعلق نمی گیرد؟ مگر محط مصلحت و مفسده وجودات خارجی نیست پس چرا چطور شما می گویید حکم تعلق می گیرد به وجود ذهنی شیء نه به وجود خارجی شیء. این، آیا شارع مقدس وقتی می گوید که صلّوا، می خواهد صلوه که در ذهن هست آن محقق بشود؟ صلوه را می خواهد در خارج تحقق پیدا کند بنابراین این چه معنا دارد که شما می گویید که احکام مثل وجوب و حرمت به وجود ذهنی تعلق می گیرد نه به وجود خارجی. نه احکام به وجود خارجی تحقق می گیرد می خواهد وجود خارجی یا ترک خارجی تحقق پیدا کند. پاسخ مطلب این است که اینجا کلمه تعلق، شبیه همین مطلب را مرحوم آخوند در بحث اجتماع امر و نهی هم مطرح کرده است. در بحث اجتماع امر و نهی خب این موضوع مطرح هست که آیا لازمه اینکه امر به یک عنوان تعلق گیرد و نحو به عنوان دیگر تحقق گیرد، اجتماع امر و نهی در شیء واحد هست یا نیست ان وقت بحث روی این رفته است که آیا حکم تعلق به عنوان می گیرد یا تعلق به معنون می گیرد، مرحوم آخوند می گویند که حکم تعلق به معنون می گیرد به وجود خارجی تعلق می گیرد بنابراین اجتماع امر و نهی محال است. آقایانی که قائل به اجتماع امر و نهی می شدند می گفتند که نه، حکم به عنوان تعلق می گیرد پس اجتماع امر و نهی محال نیست و این صحبت ها را مطرح فرموده اند. به نظرم می رسید که اینجا، این بحثی که بین این دو دسته از علما در گرفته است؟ بحثی است لفظی و ناشی از یک نوع ابهامی که در واژه تعلق و متعلق وجود دارد. یک موقعی بحث این هست که یک شیئی که در رتبه متقدم از فعلیت حکم تحقق دارد آن را می خواهیم بررسی کنیم و ببینیم که چه چیزی هست که در رتبه متقدم در حکم وجود د ارد. اینجا شکی نیست که در رتبه متقدم از فعلیت از حکم وجود خارجی متعلق نیست. اگر وجود خارجی متعلق تحقق داشته باشد که دیگر حکم تحصیل حاصل است و یا اگر عدم آن تحقق پیدا کرده باشد این معنا ندارد که با قید عدم انسان بخواهد حکم کند. پس چیست؟ حکم به مفهوم، در رتبه متقدمش..

سوال: چه فرمودین؟

پاسخ: اگر با قید عدم، یعنی با قید عدم به این معنا که من می گویم آن چیزی که نیامده است با فرض نیامدن همین را هم در همان فرضی که نیامده است موجود باشد.

سوال: در بقاء عدم...

پاسخ: نه بقاء، اصلا همان فرض است. نه اجتماع نقیضین است. امر به ضدین که نمی شود کرد. این است که آقایان تعبیر کرده اند که لازمه این مطلب یا تحصیل حاصل است یا امر به ضدین است. خب این مطلب درست است. ما اما رو همین جهت آقایان تعبیر می کنند که آن چیزی که در رتبه متقدم فرض می شود، آن باید صورت ذهنیه متعلق باشد که لا بشرط از وجود و عدم اخذ شده باشد. پس وجود ذهنی اش در رتبه متقدم بر فعلیت حکم تحقق پیدا می کند. این بیانی هست که متعلق را به معنای آن چیزی که در رتبه متقدم بر فعلیت حکم تحقق دارد. اما یک موقعی ما متعلق به این معنا می گیریم. چیزی که حکم ما را به طرف او دعوت می کند. حکم ما را به چه می خواند؟ به وجود خارجی می خواند یا به وجود ذهنی؟ خب شکی نیست که به وجود خارجی می خواند. مرحوم آخوند که می گوید حکم به وجود ذهنی تعلق دارد، یعنی حکم ما را دعوت به وجود خارجی می کند. درست هم هست. آقایانی که می گویند حکم به وجود خارجی تعلق نمیگیرد، مرادشان از تعلق این است که در رتبه قبل از حکم، وجود خارجی تحقق ندارد ۀآن هم درست است. کلمه تعلق به دو معنا در کلمات آقایان به کار رفته است و بنابراین آنجا نزاع، نزاع لفظی است. البته در بحث اجتماع امر و نهی حق با مرحوم آخوند است. یعنی حق با مرحوم آخوند است که تعلقی که آنجا دخالت در حکم دارد، تعلق به معنای دعوت است. یعنی معنا ندارد که یک شیء واحد هم شارع به وجودش دعوت کند و هم به عدمش دعوت کند. آن تعلقی که آنجا در بحث اجتماع امر و نهی هست، باید به یک شیء هم دعوت به وجود شود و هم دعوت به عدمش شود که آن معقول نیست. البته آیا نتیجه اش اجتماع امر و نهی می شود یا نمی شود یک بحث دیگر است. چون اجتماع امر و نهی اصلا یکی از بحث هایی که در آن وجود دارد این است که دعوت به شیء واحد نیست. نه از این باب که وجود خارجی نیست. از باب اینکه امر به صرف الوجود تعلق می گیرد و نهی به مطلق الوجود و صرف الوجود الزاما آن متعلق نهی نیست. آن وقت بحث را باید آن یک زاویه دیگر دارد که ما چون صلّ نمی گوید که تمام افراد صلوه را موجود کن. لا تغصب می گوید تمام افراد غصب را معدوم کن. ولی صلّ که نمی خواهد تمام افراد را به نحو صرف الوجود که اقتضاء آن نسبت به تک تک افراد علی البدل هست. آن وقت باید بحث کرد که این اقتضاء بدلیه امر نسبت به وجودات خارجیه با اقتضای تعیینی نهی خابل جمع هستند یا نیستند. آن یک بحث است که یک روز خوب بحث اجتماع امر و نهی در این زاویه دید باید دنبال شود و الا اگر امر هم اقتضاء اش تعیینیه بود. به نحو صرف الوجود نبود. قطعا محال بود که هم امر فرض کنید که از یک طرف شارع گفته باشد که ایمان بیاور، یعنی دوست بدار مؤمنین را. حالا اینجوری. دوست بدار مؤمن را. به نحو مطلق الوجود. یعنی تک تک مؤمنین را باید دوست داشته باشی. از یک طرف دیگر گفته باشد که فاسق را دشمن بدار. و مرادش هم همان، حالا دوستی و دشمنی ممکن است برنامه ای تعلق بگیرد ولی اگر حالا یک چیزی بود که به آن وجود خارجی تعلق گرفت. کمک کن مؤمن را. انثر المؤمنین و لا تنثر الفساق. خب اینها در یک وجود که مؤمن فاسق هست که نمی شود جمع شود که. که هم امر شده باشد که این را یاری کنم و هم نهی شده باشد از یاری کردنش. این معقول نیست. آن که در بحث اجتماع امر و نهی هست چون بحث این هست که آیا اقتضاء بدلیت امر نسبت به وجود خارجی، اقتضاء آن اصلا به وجود خارجی است ولی اقتضاء اش اقتضاء بدلی است. آن اقتضاء بدلی امر نسبت به وجود خارجی با اقتضاء تعیینی نهی قابل جمع هستند یا خیر که باید بحث هایش را کرد. خب خودش بحث دارد. ولی بحث سر این نیست که به وجود خارجی تعلق نگرفته است و به وجود ذهنی تعلق گرفته است. نه به وجود آن تعلقی که آنجا مشکل ساز هست به معنای مرحوم آخوند است. در آن بحث حق با مرحوم آخوند است و البته من عرض می کنم که مرحوم آخوند کأنه ملازم گرفته است برای اینکه زود نتیجه گرفته است که اجتماع امر و نهی محال است. آن یک مقدمه دیگری اینجا باید بحث کرد که به اصطلاح اقتضاء بدلی هم با اقتضاء تعیینی ناسازگار است. خود آن واضح نیست. بحث اجتماع امر و نهی بیشتر باید رو این زاویه دید دنبال شود که خب بحثش آنجا دنبال می شود. بنابراین البته در ما نحن فیه ما آن که می خواهیم مورد بحث قرار دهیم، یک چیز خاصی را در صدد یک نکته خاص نیستیم. داریم دوتا کیفیت تعلق حکم به دو شیء را از هم جدا می کنیم. این تعلقی که اینجا ما نحن فیه دارد دنبال می کند به اصطلاح مرحوم نائینی است. یعنی آن چیزی که در رتبه متقدم بر حکم است، گاهی اوقات وجود خارجی یک شیء در رتبه متقدم اخذ می شود که این را مرحوم نائینی اسمش را موضوع می گذارد. گاهی اوقات وجود خارجی اش نیست وجود ذهنی اش است. البته حالا من این نکته را در پرانتز بگویم. من در همان بحثی که در بحث اجتماع امر و نهی به یک شکل دیگری بحث را مطرح می کردم و آن این است که می گفتم که شمایی که می گویید که امر تعلق می گیرد به مفهوم لا بشرط از وجود و عدم، این مبتنی بر این هست که مفاد امر را به مفاد کان می گیرید. من یک تفصیلی داشتم بین قضایا به مفاد کان و فضایا به مفاد لیس. می گفتم که یک موقعی می گوییم که زید عالمٌ. زیدٌ علامٌ، زید لا بشرط از علم و جهل اخذ می شود و عالمٌ بر آن بار می شود. زید عالم است. کان زیدٌ عالمٌ. یکون زیدٌ عالمٌ. به مفاد کان است. یک موقعی مفاد، مفاد صار است. اگر مفاد صار باشد می گوییم صار زیدٌ عالمٌ. اینجا اصلا در موضوع عدم محمول اخذ می شود. یعنی زیدی که عالم نیست عالم شد. لا بشرط که نیست هیچی به شرط لا است. ولی این به شرط لا می خواهد تبدیل شود بشرط شیء. این بحث تبدیل بحث صیروره یک مفاد. و قضایایی که امر هست نوعا از این سنخ است. امر به صیرورت است. ما در واقع می خواهیم بگوییم که ظرف وجودی که از شیء خالی است با شیء پر کن. نمازی که در خارج نیست در خارج بیاورش. مقید به عدم است اصلا. آن چیزی که در رتبه قبل ملاحظه می شود شیء به قید عدم وجودش هست. می خواهیم وجودش را محقق کنیم.

سوال: حکم صرفا یک انشاء هست برای ایجاد داعی. برای ایجاد آن چیزی که باید در خارج بوجود بیاید. آن وقت آن وجوب و حرمته آن شی خارجی است؟ وجود خارجی است؟

پاسخ: وجوب و حرمت که یک اعتبار است. بحث این است که وجوب و حرمت در رتبه متقدمش چه ملاحظه می شود. وجوب چه می خواهد بگوید؟ ما می گوییم که ما فرض کرده است شارع که ظرف خارج از صلوه خالی است. ما می گوییم این ظرف خارجی که از صلوه خالی است این نبود صلوه را به بود صلوه تبدیل کن. بدّ العدم الصلوه بوجود الصلوه. که بحث امر به صیرورت است. و این گونه نگاه در بحث ترتب و اینها خیلی اثر دارد. تحلیل این نگاه در بحث ترتب، این البته بیشتر یک جنبه شکلی قضیه است. یک جنبه با کلام آقایان از جهت اصل محتوای اصلی خیلی فرق ندارد. خیلی تفاوت آن چنانی. ولی اینجور تحلیل که این قضایا از سنخ قضایای صیروره است یعنی امر به تغییر است. این یک تعیبر در بحث ترتب دارند می گویند که بدل لفرض. یعنی ترتب یعنی بدل الفرض. این فرض بدل الفرض را با این تعبیری که ما داریم که قضایا به نحو کان هست و به نحو صار است خیلی راحت تر می توانیم بحث را دنبال کنیم و امثال اینها. علی ای تقدیر غرض من این هست که علی ای تقدیر آن بحثی که در بحث اجتماع امر و نهی هست، آن یک بحث است. آن بحث سر این هست که امر به چه دعوت می کند؟ و نهی به چه دعوت می کند ؟ کلمه ای که مرحوم آخوند می گوید که امر تعلق می گیرد به وجود خارجی، یعنی امر دعوت می کند به تحقق خارجی. ما در این مقامی که الآن امروز بحث را می خواهیم دنبال کنیم، مراد ما از متعلق چیزی نیست که ما را به او دعوت می کند. بلکه مراد آن معنایی هست که آقایان آنجا بی جهت آن را آورده اند. یعنی آن چیزی که در رتبه متقدمه بر فعلیت حکم تحقق دارد. در رتبه متقدم بر فعلیت حکم گاهی اوقات وجود خارجی یک شیء دخالت دارد و وجود خارجی یک شیء فرض می شود آن اسمش موضوع به اصطلاح مرحوم نائینی است. فرض کنید مستطیع، باید در خارج تحقق پیدا کند تا وجوب حج بیاید. ولی خود حج در رتبه متقدم بر وجوب، وجود خارجی اش فرض نشده است. اگر وجوب خارجی اش باشد که همان مشکل تحصیل حاصل و امر به ضدین و امثال اینها در موردش هست. ما بحثمان این هست که در مقام جعل حکم، چیزهایی که حکم به او ارتباط پیدا می کند دو قسم اند. بعضی هایشان حکم ارتباط پیدا می کند با وجود خارجی او، یعنی وجود خارجی آن شیء در رتبه متقدم از حکم در نظر گرفته می شود و گاهی اوقات وجود ذهنی شان.

سوال: حاج آقا مراد از وجود ذهنی هم وجود حقیقی و ماهیتشان است؟ جدای از وجود خارجی شان است دیگر؟ آن حقیقتشان منظورتان است؟

پاسخ: آن دیگر خیلی اینکه ماهیت تعبیر کنید

سوال: ... که برای ما خطابی نیست و قبل از آن..

پاسخ: نه خیلی دخالت ندارد. حالا شما بفرمایید آن مفهومی که ما می گفتیم که می گفتیم که به وجود ذهنی شیء، به قید عدم تحقق اصلا. و حکم می خواهد این وجود غیر محقق را تبدیل کند به وجود محقق. این یک جور است. یک جور دیگر آقایان تعبیر می کنند و می گویند به وجود ذهنی ای که لا بشرط از وجود و عدم اخذ شده است. هر دو مطلب هم درست است. هر دو مطلب درست است حالا عرض کردم بستگی دارد که مفاد قضیه را مفاد کان بگیریم، اگر مفاد کان بگیریم باید لا بشرط از وجود و عدم باشد. اگر به مفاد صیرورت بگیریم می توانیم بگوییم که وجود معدوم. یعنی این طبیعت معدومه را می خواهیم با این امر تبدیل کنیم به طبیعت موجوده. حالا علی ای تقدیر غرضم این هست که حالا آن دو تحلیل که در حقیقت شیء داریم آن دو تحلیل خیلی در این بحث ما تأثیر ندارد. علی ای تقدیر تحقق خارجی شیء در رتبه متقدم گاهی اوقات مفروض است، به این می گوییم موضوع. گاهی اوقات تحقق خارجی اش مفروض نیست یک حالا ذهنی بگویید ماهیت بگویید هر چه تعبیر کنید، آن را می گوییم متعلق. خب بحث اینجا این هست که گاهی اوقات ما نفی حکم می کنیم به لسان نفی موضوع گاهی اوقات نفی حکم می کنیم به لسان نفی متعلق. یا اثبات حکم می کنیم به لسان اثبات موضوع یا اثبات حکم می کنیم به لسان اثبات متعلق که مثال هایش را در جلسه قبل عرض کردم. خب بنابراین بحث را باید به نظر می رسد به این شکل اصلا دنبار کرد نه به آن شکلی که مرحوم شهید صدر دنبال کرده است. در واقع اینجا باید مطرح کرد که اینجا مذکورات در حدیث رفع کدامشان به نحو متعلق هستند و کدامشان به نحو کأنه موضوع هستند و امثال آن بحث هایی که وجود دارد. حالا یک نکته دیگر را من می خواهم، حالا این اصل بحث بر مبنای تصوراتی که مرحوم، خب اینجا البته، حالا این نکته را هم قبل از اینکه وارد این بحث شوم. اصلا اینجا این بحث را می شود مطرح کرد که آیا اینجا نفی حکم به لسان نفی موضوع است یا نفی متعلق است؟ یا نه تقدیر هست؟ چون هم نفی حکم به لسان نفی موضوع یا نفی متعلق یک نوع عنایت در آن وجود دارد. آن چیز طبیعی اولیه نیست. تقدیر هم در آن یک عنایتی هست. هر یک از اینها، یک اسلوب غیر اصلی است. یعنی اصل اولی در اسلوب این هست که ما تقدیر نداشته باشیم و هر چه را که اثبات می کنیم خودش را اثبات می کنیم و هر چه را که نفی می کنیم خودش را نفی می کنیم. اما اینکه نفی حکم مقدمه باشد یا اثبات حکم مقدمه باشد برای اثبات چیز دیگر این خلاف اصل اولیه است. کما اینکه تقدیر هم خلاف اصل است. آن وقت باید بحث کرد که آیا تقدیر مقدمه است یا این به اصطلاح اصلوب نفی حکم به لسان نفی موضوع. بنابراین اساسا بحث را باید این شکلی دنبال کرد نه به آن شکلی که مرحوم شهید صدر دنبال کرده اند. بعد دیگر بحث ها را باید دید که به چه شکلی می شود دنبال کرد. ولی عرض من این هست، حالا اینها همه روی ذهنیت های شهید صدر بود. ولی به نظر می رسد که اصلا بحث روایت در این بحث ها اصلا مربوط نیست. یک خلطی اینجا رخ داده است که این خلط باعث می شود که اصلا بحث به یک چیز دیگری رفته باشد. رفع یک موقعی ما رفع را بدون عن استعمال می کنیم به معنای لای نفی. می گوییم ما لا یعلمون غیر موجود. خب شما می گویید که ما لا یعلمون که وجود خارجی دارد. یا باید تقدیر بگیرید یا باید نفی حکم به لسان نفی موضوع یا به لسان نفی متعلق باشد. چون رفع را به معنای عدم الوجود در نظر بگیریم. خب آن این بحث هایی بود که مثال هایی که شهید صدر هم آورده است همین است. لا ربا بین الوالد و ولده. لا حرج، امثال اینها. لا رهبانیت فی الاسلام. امثال اینها که از باب سلب یک وجود هست که ما می دانیم این وجود، وجود خارجی دارد بنابراین باید یک چیزی این وسط تقدیر بگیریم. یا نفی موضوع را یک لسانی بدانیم برای نفی حکم یا نفی متعلق را یک لسانی بدانیم برای نفی حکم. ولی اصلا بحث این شکلی نیست. اینجا کلمه عن به کار رفته است. رفع عن امتی فلان چیز. عن در مقابل علی است. یک چیزی که بر امت من، یک شیئی ممکن است وجود خارجی داشته باشد ولی این بر امت نباشد. بحث سر این هست که این شیء بر امت هست یا بر امت نیست. این علی و عن که در مقابل هم هستند، اینجوری باید در نظر گرفت یک موقعی می گوییم که وضعت علیک الصلوه. یا وضعت علیک مثلا العقاب. عقاب را به گردن تو گذاشتم. یا وضعت علیک شرب الخمر. شرب خمر به گردن تو گذاشتم. نماز را به گردن تو گذاشتم. عقاب به گردن تو گذاشتم. یک موقعی همه اینها را نفی می کنیم. می گوییم رفع عنک العقاب. رفع عنک الصلوه. یا رفع عنک شرب الخمر. این اصلا با آن بحث ها ربطی ندارد. بحث باید این بشود که مفاد رفعی که با عن متعدی شود که در مقابل وضع علی هست چیست؟ و این یک زاویه دید دیگر دارد که ما عرض می کردیم که وضع گاهی اوقات به یک شیء موجود تعلق می گیرد و گاهی اوقات به یک شیء غیرموجود تعلق می گیرد. اگر می گوییم که آن شیء که تحقق خارجی پیدا کرده است این به گردن شما هست، این یا باید به گردن بودن به اعتبار این هست که کفاره او به گردن شما است. یا عقاب او به گردن شما است. مجازات او به گردن شما است. این یک شکل است. یک موقعی هست که نه، شیء را قبل از وجود می گوییم به گردن شما است. و این یعنی ایجاب شیء.

سوال: حاج آقا ببخشید روشن نشد رفع .... مثلا ما لا یعلمون. برای اینکه آن عن که متعلق رفع، یعنی رفع ما لا یعلمون از چه برداشته شد این باشد یا نباشد چه تأثیری دارد؟

پاسخ: تأثیرش همین است. این ما لا یعلمون آیا به گردن این هست یا نیست؟ بحث گردن گیری است. ببینید فرض کنید که یک موقعی شما می گویید که مثلا وضعت، یک موقعی شرب خمر، این بحث که شرب خمر در خارج تحقق پیدا کرده است یک موقعی این شرب خمری که در خارج تحقق پیدا کرده است به گردن من هست و گاهی اوقات به گردن من نیست. ببینید شرب خمر وجود خارجی دارد ولی اینکه وجود خارجی دارد یک موقعی گردن من را هم می گیرد و یک موقعی گردن من را نمی گیرد. این دو تا بحث است.

سوال: گردن من را نمی گیرد؟

پاسخ: چرا گردن من را نمی گیرد چون این گردن گیری و گردن نگیری به اعتبار احکام سختی هست که بر این موضوع مترتب می شود که یا عقاب است یا کفاره است و یا مجازات است و امثال اینها. یعنی بحث این است که مفهوم علی و عن را باید بفهمید. یک موقعی بحث سر این هست که یک شیء وجود خارجی ندارد ما می خواهیم بگوییم به چه اعتبار شیئ که وجود خارجی ندارد ما می گوییم که این موجود است. یا شیئی که وجود خارجی دارد ما می گوییم که معدوم است؟ این یک ملاحظه است. آن بحث های شهید صدر در آن بادی است. یک بحث دیگر این هست که چیزی می خواهد بگوید که گردن من را می گیرد یا گردن من را نمی گیرد. این یک بحث دیگر است اصلا به آن ربطی ندارد. باید مفهوم اینکه یک چیزی به گردن من باشد، ببینید رفع یعنی برداشتن. رفع به معنی نابود شدن نیست. یک رفع به اصطلاح منطقی است رفع در مقابل دفع نمی دانم امثال اینها، این اصطلاح روایی نیست. رفع یعنی یک چیزی که بر یک جایی قرار دارد از آنجا بر داریم. برداشتن، بحث سر این هست که گذاشتن به چه معنا است؟ بر دوش انسان چیزی را گذاشتن به چه معنا است تا برداشتن را معنا کنیم. اینجا اصل بحث این است و این را باید تفسیر کنیم.

سوال: خب یک ملازمه ای دارد یعنی شما می فرمایید یک حیثیت، حیثیت وضع و رفع یک چیزی است و یک حیثیت دیگر حیثیت گردن گیری بر عدم....

پاسخ: توجه بفرمایید وضع و رفع به معنای وجود و عدم گرفته اند اینها. من می خواهم بگویم اصلا اینها وجود و عدم نیست. موجود بودن و معدوم بودن نیست که آن بحث ها را کنیم. بحث این است که آیا این به گردن من هست یا نیست؟ این را باید معنا کرد که اگر گفتیم یک چیزی به گردن من هست معنایش چیست و اگر گفتیم که یک چیزی به گردن من نیست معنایش چیست؟

سوال: که وقتی بگوییم به گردن من نیست ملازمه دارد به....

پاسخ: حالا کاری نداریم نتیجه اش چه می شود. ابتدائا خود همین معنا را بکنیم. بحث نحوه استعمال واژه است. حالا نتیجه اش چه می شود آن مراحل بعد است. اصلا بحث این هست که اگر گفتیم که یک چیزی به گردن من است یعنی چه؟ ما بحثمان این است اگر یک شیئی هنوز موجود نشده است گفتیم به گردن تو است یعنی باید انجامش بدهی. یا باید انجام بدهی یا ذمت مشغول به آن است. گاهی اوقات یک فعلی را می گوییم به گردن من هست، یعنی فعل را باید انجام دهی. یک موقعی یک وجود خارجی را می گوییم به گردن شما هست، می گوییم وضع علی المکلف الزکات، زکات یعنی آن مال. آن مال را به گردن شما قرار داده است یعنی ذمه شما مشغول به آن مال می شود. وضع یا به معنای الزام به تکلیف هست به نحو تکلیفی یا الزام به شیء خارجی هست به نحو وضعی. این مفهوم وضع است. آن چیزی که از روایات وضع استفاده می شود. وضع علی المکلف. کتب علی المکلف. جعل علی المکلف که اینها همه به یک معنا هستند. رفع در مقابل اینها است. اگر به وجود خارجی، به شیء قبل از وجود خارجی تعلق گرفته باشد. اگر یک شیئی را قبل از وجود خارجی می گوییم به گردن من هست. به گردن من هست یعنی چه؟ اگر یک فعلی گفتیم به گردن من هست یعنی باید این فعل را انجام دهید. اگر یک پولی را گفتیم به گردن من هست یعنی ذمه من مشغول به این پول است. که با اداء این پول ذمه من فارغ می شود. که آن بحث اشتغال ذمه وضعی هست.

سوال: همین جا باید هر دو تا بحث را ما باید بحث کنیم. یعنی رفع مثلا یا رفع ما لا یعلمون عن امتی. هم این را متعلق امر که عن امتی برداشته شده است یا گذاشته شده است را حیثیت دوم را باید بحث کنیم هم آن حیثیت اول را باید بحث کنیم که الآن که می گوییم این رفع ما لا یعلمون مثلا آن بحث تقدیر هست یا نفی حکم.....

پاسخ: نه اصلا آن بحث ها نیست. آن بحث ها سر این هست که یک شیئی که در خارج تحقق دارد به چه اعتبار شارع گفته است که این موجود نیست؟ خودش که موجود است. چطور گفته است که موجود نیست؟ آن در صورتی بود که وجود شیء در حکم اثبات یا نفی شده بود. اینجا که وجود اصلا چیز نشده است. بحث این است که در گردن من بودن یک موقعی اثبات می شود باید بگوییم که این اثبات به چه معنا است. حالا بعد تقدیر هم ممکن است ما اینجا مطرح کنیم. ولی تقدیر در این چیز. آن یک زاویه دید دیگر است. آن زاویه دید دیگر بحث این است که اگر گفتیم که یک چیزی به گردن من هست، علی هست، متعلق علی چیست؟ حالا آیا تقدیر هست یا نیست آن را باید بحث کرد. ولی بحث این است که نحوه بحث، آخه شهید صدر بحث را اینجور عنوان می کند می گوید که چون اینجا گفته است که ما لا یعلمون موجود نیست در حالی که ما می دانیم که ما لا یعلمون موجود هست، پس باید ببینیم که این امر خلاف واقع را شارع به چه اعتبار حکم کرده است؟ چیزی که تحقق خارجی ندارد. لیس، رفع را به معنای لیسَ گرفته است ایشان.

سوال: اصلا یعنی لحاظ نکرده است؟

پاسخ: اصلا. در بحث اصلا بحث ها نیست. چیز ما همین است دیگر. بحث را باید به یک زاویه دیگری طرح کرد. بحث این است که یک شیئی را اگر گفتیم که بر من هست معنایش چیست؟ بر من نیست حالا این نکته را عرض کنم به دلیل همین عدم تصور ها هست که ما لا یعلمون را اینها به حکم می زنند. می گویند حکم مجهول. در حالی که عرض کردم که در روایات ما هیچوقت نگفته اند که حکم به گردن مکلف گذاشته می شود. نگفته اند که وجوب به گردن عباد هست. یا فعل خارجی را گفته اند مثل صلوه. زکات دادن. حج به جا آوردن. یا آن شیئی که به نحو وضعی به گردن من قرار می گیرد. اربعه دراهم. وضع علی کل مکلفٍ مالکٍ اربعه دراهم. خود آن چهار درهم را می گویند که جنبه وضعی از آن استفاده می شود و امثال اینها. این دو فقه وجود د ارد. اما اینکه وجوب و حرمت و امثال اینها را به گردن مکلف بگذاریم آن اصلا در روایات ما به این شکل نیست. می بینید مدل رفع اصلا عوض شد. بحث ما این است که به گردن گذاشتن یعنی ایجاب. یا ایجاب تکلیفی و یا ایجاب وضعی. و متعلق ایجاب یا افعال هست یا آن شیء خارجی. مثل فرض کنید مقدار زکاتی که آن مقدار زکات به گردن من هست. خب اینها هست. رفع هم در قبال اینها است. اینها در جایی که یک شیء را قبل از وجود ملاحظه شود. اگر شیء بعد از وجود ملاحظه شود، شیء موجود را می گوییم که این شیء موجود به گردن شما است. این به گردن شما است یعنی چه؟ اینجا باید بحث کرد که آیا اینجا یعنی اینکه تقدیر باید گرفت کأنه عقاب بر این شیء به گردن شما است یا اینکه نه، یک اعتبار هست خود این شیء کأنه به گردن شما است. خود همین شیء به گردن شما است که حالا این را من فردا یک مقداری بیشتر در موردش توضیح می دهم. بنابراین بحث من این است که مدل بحث را اصلا به آن سبک که آقایان مطرح می کن ند نباید مطرح کرد. مدل را به یک سبک دیگر مطرح کرد که من اجمالا قبلا اشاره کردم ولی الآن که چیز کردم یک مقداری می خواهم بعضی از نکاتش را بیشتر توضیح دهم که انشاءالله فردا در موردش توضیح می دهم. سبک بحث خیلی متفاوت است با آن سبکی که آقایان بحث را دنبال کرده اند.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد